ثقة الاسلام و روسها

حیدری، اصغر

گرچه انگلیس علی‌الظاهر از مشروطه ایران طرفداری می‌کرد، اما براساس مصلحتهایی در مواقعی نیز دست روسیه را بازگذاشت تا نیروهایش را از سمت شمال غرب به خاک ایران وارد کند و ستون اصلی مشروطیت یعنی انقلاب تبریز را درهم شکند. قربانی اصلی این معامله، مجاهد بزرگ تبریزی، علامه میرزاعلی ثقة‌الاسلام، بود که حاضر نشد مشروعیت حضور روسها را در تبریز امضا کند و سرانجام به‌دست روسها طی دادگاهی نظامی محاکمه و به دار آویخته شد. در تقارن میان مشروطه، استعمار و منفعت‌پرستی، مجتهد مشروعه‌خواه و یا مشروطه‌خواه فرقی نداشتند و هر دو سربداران این داستان شدند. درواقع دعوای روس و انگلیس بر سر لحاف بود و فرقی نمی‌کرد که صاحب آن، مشروطه‌خواه باشد یا مشروعه‌خواه. اما گویا مرحوم ثقة‌الاسلام به نقش تاریخی خود کاملا واقف بود که می‌گفت: «بر پای دار می‌کشد این پایداریم»

خاستگاه نهضت مشروطیت

تاریخ مشروطیت ایران، پر است از حماسه و ایثار، ارشاد و هدایت، ازخودگذشتگی و مبارزه، شهادت و پیروزی. این نهضت، حماسه توفنده مردم مسلمان علیه بی‌عدالتیها، وطن‌فروشیها، کشتارها، شکنجه‌ها و دیگر اعمال شنیع سلسله قجر بود تا زمام امور را از ‌دست آنان خارج سازند و راه تعالی را بپیمایند.

آگاهی و شرکت مردم مسلمان ایران در جریانات سیاسی و اجتماعی، مدتی قبل از نهضت مشروطیت شروع گردید. نخستین حرکت خشمگینانه مردم مسلمان ایران که تحت لوای اسلام و مرجعیت به منصه ظهور رسید، خروش ایثارگرانه علیه امتیاز منحوس تنباکو بود. در این نهضت، زنان نیز همدوش مردان به مبارزه برخاستند. پیروزی در مقابله با انحصار تنباکو، درواقع نوید می‌داد که اگر تشکل مردمی و رهبری اسلامی باشد، پیروزی علیه استبداد و استعمار نیز تحقق خواهد یافت و درحقیقت همین امر، موجبات اصلی شرکت مردم در نهضت مشروطیت را فراهم آورد.

مشروطیتٍ ایران، حماسه‌آمیز و پرشکوه بود. مردم مسلمان، بار دیگر تحت رهبری مرجعیت، به مبارزه برخاستند. و عوامل زیادی دست به دست هم دادند تا نهال مشروطیت سرانجام به بار نشست و البته خونهای گرم و جوشنده مجاهدان، سیراب‌کننده این نهال بود.

زادگاه این انقلاب، کوچه‌پس‌کوچه‌های شهرهای مسلمان‌نشین بود. حتی اگر بپذیریم که لفظ مشروطیت از زبان خارجیان و بنا به اهداف ویژه‌ای در میان مردم انتشار یافت (حال‌آنکه مدارک و دلایلی وجود دارند که نشان می‌دهند مردم ایران و هیات حاکمه، حتی قبل از انقلاب مشروطیت، با لفظ مشروطه و مشروطیت آشنا بودند)[1] بازهم هیچ مشکلی را متوجه اصالت رویشگاه انقلاب نمی‌کند و به‌جرأت می‌توان گفت، اگر لفظ مشروطه و مشروطیت به میان نمی‌آمد، مردم مسلمان به اسم و عنوان دیگری می‌خروشیدند. صبر به نهایت خود رسیده بود و تحمل، بیش‌ازآن امکان نداشت! بی‌انصافی است اگر نهضت مشروطیت را آشِ‌ پخته‌شده در سفارت فلان کشور خارجی بدانیم. اگر چنین بود، حماسه‌ها، ایثارها، ازخودگذشتگیها، تحمل زندانها و شکنجه‌ها (همچون حماسه پرشکوه مقاومت تبریز؛ بمباران مجلس؛ دستگیری، شکنجه و قتل افرادی همچون طباطبایی، بهبهانی، ملک‌المتکلمین، صوراسرافیل و...) چگونه معقول می‌بود؟ اگر نهضت مشروطیت سوغات اجنبی بود، چرا مردم و رهبران، تا آخرین لحظه ایستادند و بمباران و حمله به مجلس روی داد؟ ممکن نیست مردم ایران در انقلاب مشروطه، آلت دست بیگانه شده باشند؛ چون آنان نسبت به دسایس و نقشه‌های اجنبی و خائنین داخلی بسیار حساس بودند و نویسندگان و روشنفکران و رهبران انقلاب، جهت روشن‌ساختن مردم به راه و اهداف مبارزه، از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند. اگر مردم بازی ‌خورده بودند، به‌هرحال سرانجام باید از آن دست برمی‌داشتند، اما چنین نشد! درواقع مردم برای آزادی و استقلال و نجات از استبداد و بی‌عدالتی، تحت رهبری مرجعیت اسلامی، قیام را آغاز نمودند. متاسفانه باید اذعان داشت، دستهای خائنِ داخلی و خارجی سرانجام این انقلاب مردمی را منحرف ساختند و همین انحراف، باعث دلسردی مردم و رهبران و روی‌کارآمدن افرادی شد که کعبه آمالشان پرنمودن جیب و رضایت ارباب بود! لذا انقلاب، فرزندخور شد و ترورها و دسیسه‌ها نهضت را آلود. دخالتٍ دستهای خائنِ داخلی و خارجی، در آغاز و زایش نهضت نبود، بلکه در ادامه نهضت پدید آمد.

انقلاب مشروطیت، رهبران بزرگ و ازجان‌گذشته‌ای داشت که بسیاری از آنها، جان بر سر آن باختند و نام خود را جاودانه ساختند. همسایه شمالی، در کوبیدن مشروطیت نوپا بسیار کوشید و سرانجام نیز به دخالت نظامی روی آورد. البته روسها در این قبیل اعمال وحشیانه، از رضایت آشکار یا پنهان همسایه جنوبی ایران، یعنی انگلیس، سود می‌جستند. روسها خطه دلاوران، مجاهدان و حافظان انقلاب، یعنی آذربایجان را به یورش گرفتند، گویی می‌خواستند انتقام حفظ انقلاب را از آذربایجانیان بگیرند. شهر تبریز به اشغال درآمد و خونها بر جویها رفت. در عاشورای همان سال، یکی از رهبران مشروطیت، سربدار شد و صفحه‌ای خونین برتاریخ خونبار مشروطیت افزوده گردید. این شخص والا، مرحوم زنده‌یاد شهید ثقة‌الاسلام تبریزی بود.

ثقة‌الاسلام کیست؟

میرزاعلی‌آقا ثقة‌الاسلام، فرزند حاج‌میرزاموسی ثقة‌الاسلام، در ماه رجب سال 1277.ق در تبریز دیده به جهان گشود و زیر نظر و مراقبت پدر به تحصیل علوم شرعی و مشی در طریقه روحانیت کوشید. پس‌ازآنکه علوم مقدماتی فارسی و عربی را آموخت، ازدواج نموده به سال 1300.ق با همسر خود به عتبات عالیات رهسپار شد و در حوزه درس شیخ محمدحسین فاضل‌اردکانی و شیخ‌‌زین‌العابدین مازندرانی به تکمیل معارف اسلامی پرداخت تا به مقام اجتهاد نایل گشت و پس از هشت‌سال، در سال 1308.ق به تبریز بازگشت.

ثقة‌الاسلام چون در اثر مطالعه روزنامه‌های مهم عربی، اطلاعاتی از نظامات جدید اجتماعی به هم رسانیده و روحانی روشنفکری بود، در مساجد تبریز، بر منبر می‌رفت و با نطق و موعظه، در هدایت افکار می‌کوشید.

در ماه رمضان 1319.ق، میرزایوسف ثقة‌الاسلام درگذشت و از طرف مظفر‌الدین‌شاه، به پیشنهاد ولیعهد (محمدعلی‌میرزا) لقب ثقة‌الاسلام به میرزاعلی‌آقا داده شد و وی بر مسند حکومت روحانی نشست و ریاست فرقه شیخیه را در تبریز عهده‌دار گشت.

ثقة‌الاسلام پس از آغاز مشروطه‌خواهی، در صف حامیان آن درآمد. وی مردم را به آثار حیات‌بخش حکومت ملی آشنا نموده و اساس حکومت مشروطه را با فلسفه و مفهوم حکومت در اسلام تطبیق می‌داد و درهمان‌حال، مردم را از تندروی و افراط برحذر داشته و پیوسته مجاهدان آذربایجان را به آرامش و ملایمت دعوت می‌کرد.[2]

اشغال آذربایجان توسط قوای روس

در دوران استبداد صغیر محمدعلیشاهی، عین‌الدوله به‌عنوان والیِ آذربایجان به تبریز رفت اما در مواجهه با آزادیخواهان تبریزی، مجبور شد به باسمنج (روستای بزرگی در نزدیکی تبریز) بازگردد. او تبریز را در محاصره گرفت و در نتیجه شهر دچار قحطی شد. جنگهای خونین میان قوای دولتی و آزادیخواهان تبریزی روی داد. در طی یکی از این نبردها، «باسکرویل» معلم امریکایی مقیم تبریز که به آزادیخواهان پیوسته بود، کشته شد. عاقبت، دو کنسول روسیه و انگلستان، به بهانه حفظ جان اتباع خارجی و نیز رفع محاصره و قحطی، متفق گشتند که ارتش روس به‌سوی تبریز حرکت نماید. آنان ادعا می‌کردند ورود ارتش تزاری برای اعاده امنیت و تامین آسایش اهالی بوده و پس از انجام این وظیفه، به روسیه مراجعت خواهد کرد. ثقة‌الاسلام با ابراز نگرانی از این حوادث، شدیدا با حضور قوای روسیه در ایران مخالف بود؛ چنانکه می‌گفت: «راضی هستم مرا در سیبری به شکستن سنگ چخماق وادار نمایند، اما بیرق روس در این مملکت نباشد.»[3] وی با اقدام به تماسهای مکرر با عین‌الدوله، تلگرافهای مفصلی به محمدعلیشاه مخابره کرد و نزدیکی خطر را گوشزد نموده و افتتاح مجلس و اعاده رژیم مشروطه را خواستار گردید. شاه، سعدالدوله (رئیس‌الوزرا) را مامور مذاکره با وزرای مختار روسیه و انگلستان نمود تا از ورود قشون روس به تبریز جلوگیری شود، و نیز از انجمن آذربایجان درخواست کرد راه را برای ورود عین‌الدوله به شهر بازکنند تا امنیت برقرار گردد. اما نه سفارتین روس و انگلیس و نه انجمن، هیچ‌کدام به پیشنهاد شاه روی موافق نشان ندادند و در نتیجه، راه ورود سپاه روس به شهر تبریز گشوده شد.

قشون چندهزار نفری روسیه در سال 1327.ق وارد آذربایجان شده، تبریز را اشغال نمودند و ژنرال استارسلسکی (فرمانده ارتش روس) طی انتشار اعلامیه‌ای، از مجاهدان خواست فورا اسلحه را به زمین گذارند. سپاهیان روس سنگرهای داخل شهر را تخریب می‌کردند و باغشمال را مرکز ستاد خود قرار داده بودند. ستارخان و باقرخان و گروهی دیگر از مجاهدان، به شهبندرخانه عثمانی پناهنده شدند.[4]

در این ایام پرمحنت، ثقة‌الاسلام مرجع رفع مشکلات و تیره‌روزیهای مردم بود. وی در برابر تعدیات قوای روس، آرام نگرفت. از جمله در برابر تبعید شیخ‌علی‌اصغر لیل‌آبادی و تخریب خانه یوسف مجاهد (از طرف سپاهیان روس) و بعضی تعدیات دیگر، از میللر (کنسول روس) استیضاح نموده و چون پاسخ قانع‌کننده دریافت نکرد، از تعدیات سپاهیان تزاری به نیکلای دوم تزار روسیه شکایت نموده، چند تلگراف مخابره کرد و توسط صمدخان ممتازالسلطنه (وزیرمختار ایران در فرانسه)، شکایت خود را در روزنامه‌های پاریس منعکس ساخت.[5]

در موردی دیگر نیز، یکی از سربازان روس به دست‌ مرحوم ثقة‌الاسلام مسلمان شده در منزل وی پنهان گردید. قضیه فاش شده و بلایف (عضو نظامی کنسولگری روسیه) با عده‌ای سالدات وارد منزل ثقة‌الاسلام گشتند اما سرباز مذکور از در دیگری فرار نمود. باز ثقة‌الاسلام تلگراف شکایت به امپراتور نموده و در نتیجه، بلایف مجبور شد از مرحوم ثقة‌الاسلام عذرخواهی کند.[6]

اولتیماتوم روسیه به ایران

سال 1330.ق، سال سیاهی برای ملت ایران محسوب می‌شود. مدتی قبل، حکومت مشروطه جهت نظم‌دادن به امور مالیه ایران، مستر مورگان شوستر امریکایی را استخدام نموده بود و او نیز با دقت به انجام وظیفه می‌پرداخت. اقدامات شوستر ضربه مهمی بر منافع نامشروع انگلیس و روس در ایران وارد می‌کرد؛[7] لذا دولت روس در واکنشی شدید، با همراهی و حتی تحریک انگلستان،[8] ضمن اولتیماتومی به دولت ایران، اخراج مستشاران امریکایی و از جمله شوستر را خواستار شد و تهدید نمود اگر ظرف چهل‌وهشت ساعت درخواستهایش عملی نگردد، قوای روس به طرف تهران پیشروی خواهند نمود. درحقیقت، قصد اصلی روسها از اولتیماتوم، به‌دست‌آوردن بهانه‌ای بود که قشونشان نقاط شمالی ایران را اشغال و تصرف نمایند.[9]

در مقابله با تهدید روسیه، مجلس تحت‌تاثیر نطق مهیج یکی از علمای انقلابی، اولتیماتوم را رد نمود.[10] درنتیجه، قوای تازه‌نفس روسی به طرف آذربایجان و تهران حرکت نمودند. دولتٍ وقت، بنا به مصلحت، مجلس را منحل و اولتیماتوم را قبول نمود و از روسها عذرخواهی کرد. این‌چنین پیشروی قوای روس متوقف گشت.[11]

مبارزه ثقة‌الاسلام علیه مظالم روسها

همزمان با این وقایع، سربازان تزار (که آذربایجان را منطقه نفوذ روسیه می‌دانست) در تبریز شروع به آزار و اذیت مردم نمودند، به نوامیس مردم دست‌درازی کرده و حتی از کشتن زن و بچه دریغ نمی‌کردند.[12] عاقبت کاسه صبر مردم لبریز گردیده، ثقة‌الاسلام در برابر این ددمنشیها، به کنسول روسیه شدیدا اعتراض نمود ولی کنسول، ترتیب اثری به اعتراض وی نداد. در مقابل، امیرحشمت (مسئول نظمیه شهر) از ثقة‌الاسلام اجازه و فتوای شرعی مبنی بر مقابله با قوای متجاوز روس گرفته، به کمک قوای خود و مجاهدین به مقابله برخاست. از صبح اول محرم 1330.ق، سربازان روس با مقاومت شدید روبرو شدند و در نتیجه، جمعی از روسها کشته و مجروح گشتند. هزار نفر از مجاهدین در ارک (محل مصلای کنونی) موضع گرفته و در مقابلِ چهارهزار قشون روسی مجهز به توپ ایستادگی می‌کردند.[13] این زدوخورد چهار روز طول کشید و روسها با برجای‌گذاشتن هشتصدوپنجاه نفر کشته، از شهر بیرون رانده شدند. البته از جانب مجاهدین نیز افراد زیادی کشته و زخمی شده بودند.[14]

ثقة‌الاسلام برای جلوگیری از قتل نفوس و ایجاد امنیت، به تلاش برخاسته و چندبار با کنسول روس و انگلیس مذاکره نمود. قرار بر این شد که مجاهدین اسلحه را بر زمین گذارند یا از شهر بیرون روند. چون این شروط اجرا شد، روسها با اقدام به نیرنگ، قوای تاز‌ه‌نفسی را که در راه داشتند، وارد شهر کرده و شهر را به توپ بستند! ثقة‌الاسلام به دیدار کنسول روس شتافت اما کنسول با وی با خشونت و بی‌اعتنایی برخورد نمود. وقتی ثقة‌الاسلام بازگشت، به مردم گفت روسها خیال کشتار در شهر دارند، بهتر است شبانه شهر را ترک کرده و خود را به جای امنی برسانید. مردم گفتند: شما خودتان چه خواهید کرد؟ جواب داد: «من کار خود را به خدا باز می‌گذارم.»[15]

وحشت و اضطراب عجیبی بر شهر حکمفرما شد و سران قوم و مجاهدان، هرکدام که می‌توانستند، از شهر بیرون رفتند. از طرف حکومت روسیه، به فرماندهان نظامی و کنسولهای روس در شهرهای تبریز، رشت، انزلی و مشهد اختیارات تام داده شد که مقصرین اغتشاش علیه روسها را دستگیر و مطابق قوانین نظامی روسیه مجازات کرده و مراکز مقاومت را ویران سازند.[16]

محرم سال 1330 در تبریز

در روز هفتم محرم، ثقة‌الاسلام توسط یکی از نزدیکان اطلاع یافت که روسها درصدد دستگیری او هستند. از آن مرحوم خواسته شد جهت حفظ جان، به شهبندرخانه عثمانی پناهنده شود اما وی با امتناع از پذیرش این پیشنهاد، گفت: «هنگامی‌که در زمان شکست عباس‌میرزا، آقا میرفتاح جلو افتاده، شهر تبریز را به‌دست روس سپرد [تا قتل و خونریزی نشود]، از آن زمان صدسال می‌گذرد و همیشه آقا میرفتاح به بدی یاد می‌شود. شما چگونه خرسندی می‌دهید که در این آخر زندگی، از ترس مرگ خود را به پناهگاهی کشم و دیگران را در دست دشمن گذارم.»[17]

عصر روز نهم محرم، ثقة‌الاسلام به خانه یکی از دوستانش می‌رفت که معاون کنسولگری روس سوار بر درشکه کنسولگری جلو او ایستاده و جهت شرکت در جلسه کنسولگری که قرار بود راجع‌به امنیت شهر در آن گفت‌وگو شود، از ثقة‌الاسلام دعوت نمود و آن مرحوم همراه وی رفت. کنسول روس در برخورد با ثقة‌الاسلام خشمگینانه او را به تحریک مجاهدین علیه روسها متهم نمود اما ثقة‌الاسلام تقصیر را متوجه روسها ساخت. میللر (کنسول روس) ورقه‌ای به ثقة‌الاسلام نشان داده، تکلیف نمود که برای نجات جان خود زیر آن را امضا نماید. مفاد نوشته چنین بود: «نخست مجاهدان تبریز به روی ارتش تزاری اسلحه گشوده، جنگ آغاز کردند و روسها برای حفظ جان اتباع خود ناچار به جنگ و تصرف تبریز گشتند!» مقصود میللر این بود که مجوزی برای اقدامات نظامی و تصرف آذربایجان تحصیل کند. اما مرحوم ثقة‌الاسلام با امتناع از این خواسته او، گفت: «این شهادت، خلاف واقع است و مسلمان شهادت خلاف واقع نمی‌دهد.»[18]

پس از گفت‌وگوهایی، میللر راضی شد ثقة‌الاسلام گواهی کند که «تا وقتی دولت ایران قادر به حفظ امنیت آذربایجان نیست، توقف ارتش تزاری در تبریز ضرورت دارد.» اما بازهم ثقة‌الاسلام با امتناع از امضاء، جواب داد: «شما آذربایجان را تخلیه کنید، من قول می‌دهم امنیت کامل در اینجا برقرار شود.»

میللر عصبانی‌ شده، دستور داد ثقة‌الاسلام را زندانی کنند. روز بعد (روز عاشورا) او را به دادگاه نظامی ــ که چند افسر روس قاضی آن بودند ــ برده و از او خواستند یکی از دو نوشته‌ای را که کنسول گفته بود، امضا نماید و از اعدام نجات یابد. اما ثقة‌الاسلام همچنان امتناع می‌نمود. اتهام آن روحانی وارسته، تحریک مردم بر ضد قشون تزاری و فتوای جهادی بود که برای امیرحشمت نوشته بود. ثقة‌الاسلام دادگاه را صالح ندید و از دادن هرگونه پاسخ به سوالات آنان خودداری کرد. عاقبت، حکم اعدامش صادر شد. البته او خود، از همان آغاز مبارزه با روسها، در نوشته‌‌ای به مشکوة‌الملک، این حکم را پیش‌بینی کرده بود.

منصور دار عشقم و دانم که عاقبت

بر پای دار می‌کشد این پایداریم[19]

روز دهم محرم، مردم گرفتار و وحشتزده تبریز، روی ایمان و علایق مذهبی مشغول انجام مراسم عزاداری حضرت سیدالشهداء(ع) بودند و گروهی بر آن شدند که به سربازخانه محل توقف ثقة‌الاسلام حمله نموده، وی و دیگر آزادیخواهان را آزاد نمایند. به‌همین‌احتمال، روسها از نیمه‌شب ششصد سالدات مسلح در اطراف سربازخانه متمرکز ساختند.

روز عاشورا، اول صبح، در سربازخانه چوبه دار دسته‌جمعی برپا شد و بعدازظهر آن روز خونین، نُه نفر دستگیرشدگان را از باغشمال به سربازخانه آوردند تا به‌دارکشیدن آنها، صدای آزادیخواهی مردم تبریز خاموش کند.

مرحوم ثقة‌الاسلام دیگر یاران را دلداری می‌داد و می‏گفت: «رنج ما دو دقیقه بیش نیست، پس از آن به‌یکبار خوش و آسوده خواهیم بود. ما را چه‌بهتر که در چنین روزی به دست دشمنان دین کشته شویم.»[20]

ثقة‌الاسلام مشغول نماز شد. چون نماز خود را به اتمام رساند، با پای خویش بالای چهارپایه رفت. دژخیمان طناب را به گردنش انداختند و بالا کشیدند. پس از چند لحظه، زندگی پرافتخار آن عالم جلیل‌القدر و روحانی آزاده خاتمه پذیرفت و چنین بود که برگ خونین دیگری بر تاریخ ایثارگریهای آذربایجان افزوده گشت. اما چندسال نگذشت که آه سوزان و خون به‌ناحق‌ریخته‌شده مظلومان، سراسر روسیه را آتش زد و آن آتش، حتی خانواده تزار را سوزاند و امپراتوری بزرگ روسیه را درنوردید.

جنازه مطهر آن روحانی وارسته در گورستان مقبرة‌الشعرای تبریز به خاک سپرده شد. هم‌اکنون وسایل شخصی ثقة‌الاسلام در موزه مشروطیت تبریز نگهداری می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

[1]ــ عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت، تهران، امیرکبیر، فصل دوم.

[2]ــ ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، تهران، جاویدان، 1363، ج2، صص 294ــ 293

[3]ــ ابراهیم صفایی، اسناد سیاسی دوران قاجاریه، تهران، چاپخانه رشدیه، 1352، ص383، نامه ثقة‌الاسلام به میرزاحسن مشکوة‌الملک.

[4]ــ یادداشتهای میرزااسدالله ضمیری (ملازم خاص ثقة‌الاسلام)، به کوشش سیروس برادران شکوهی، تبریز، ابن‌سینا، 1362، ص38

[5]ــ ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، همان، ص314

[6]ــ مهدیقلی‌خان مخبرالسلطنه هدایت، خاطرات و خطرات، تهران، کتابفروشی زوّار، 1363، ص202

[7]ــ در مورد اقدامات شوستر ر.ک: «اختناق ایران» تالیف مورگان شوستر، ترجمه موسوی شوشتری، تهران، صفیعلی‌شاه، بی‌تا.

[8]ــ تریا ایرانسکی پاولویچ، سه مقاله درباره انقلاب مشروطه، ترجمه: هوشیار، تهران، حبیبی، 1357، ص120. ایوانف: انقلاب مشروطیت، ترجمه: تبریزی، ص 96. مرحوم ثقة‌الاسلام در نامه‌ای می‌نویسد: «روس در دست انگلیس آلتی بیش نیست. هرچه می‌گوید او (روسیه) همان را می‌گوید و چرخ پولتیک در دست انگلیس است و همه این کارها را او فراهم می‌آورد.» ابراهیم صفایی: اسناد سیاسی دوران قاجاریه (اسناد رژی)، همان، ص383

[9]ــ مهدیقلی‌خان مخبرالسلطنه هدایت، گزارش ایران (قاجاریه و مشروطیت)، تهران، نشر نقره، 1363، ص259 و مورگان شوستر، همان، ص210

[10]ــ حسین مکی در کتاب «مدرس قهرمان آزادی»، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1358، ج 1، ص103 و نیز در کتاب «مدرس»، تهران، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، بی‌تا، مقدمه جلد اول، روحانی مذکور را شیخ‌محمد خیابانی معرفی نموده است. اما دکتر علی مدرسی در «فصلنامه یاد»، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، شماره 21، زمستان 1369، ص72، روحانی ذکرشده را شهید سیدحسن مدرس می‌داند.

[11]ــ احمد کسروی، تاریخ هجده‌ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، 1353، صص260ــ256

[12]ــ یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران، عطار و فردوسی، 1362، ج3، ص203. یادداشتهای میرزااسدالله ضمیری، همان، صص48ــ47؛ مورگان شوستر، همان، صص259ــ258

[13]ــ سیدعلی‌محمد دولت‌آبادی، خاطرات، تهران، فردوسی، 1362، ص64؛ مورگان شوستر، همان، ص259

[14]ــ احمد کسروی، همان، صص275ــ265؛ ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، همان، ص317

[15]ــ احمد کسروی، همان، صص 305ــ 304؛ ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، همان، ص319

[16]ــ مورگان شوستر، همان، ص259؛ ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، همان، ص320؛ احمد کسروی، همان، ص312؛ سیدعلی‌محمد دولت‌آبادی، همان، ص64

[17]ــ احمد کسروی، همان، ص305

[18]ــ ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، همان، ص323؛ احمد کسروی، همان، ص317؛ یادداشتهای میرزااسدالله ضمیری، همان، صص73ــ72

[19]ــ ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، همان، ص324

[20]ــ احمد کسروی، همان. ص310